

ادبیات کودکان

سخنی در باره ی کتاب آوای نوگلان

دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات کودکان را محدود کنیم به تبلیغ و ترفین نصایح خشک و بی برو و برگرد، نظافت دست و پا و بدن، اطاعت از پدر و مادر، حرف شنوی از بزرگان، سروصدا نکردن در حضور مهمان، سحرخیز باش تا کام روا باشی، بخند تا دنیا به رویت بخندد، دست گیری از بینوایان به سبک و سیاق بنگاه های خیریه و مسائلی از این قبیل - که نتیجه ی کلی و نهایی همه ی این ها بی خبر ماندن کودکان از مسائل بزرگ و حاد و حیاتی محیط زندگی است. چرا باید در حالی که برادر بزرگ دلش برای یک نفس آزاد و یک دم هوای تمیز لک زده، کودک را در پیله ای از «خوشبختی و شادی و امید» بی اساس خفه کنیم؟ بچه را باید از عوامل امیدوار کننده ی الکی و سست بنیاد ناامید کرد و بعد امید دگرگونه ای بر پایه ی شناخت واقعیت های اجتماعی و مبارزه با آن ها را جای آن امید اولی گذاشت. آیا کودک غیر از یاد گرفتن نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف شنوی از آموزگار (کدام آموزگار؟) و ادب (کدام ادب؟ ادبی که زورمندان و طبقه ی غالب و مرفه حامی و مبلغ آن است؟) چیز دیگری لازم ندارد؟

آیا نباید به کودک بگوییم که در مملکت تو هستند بچه هایی که رنگ گوشت و حتا پنییر را ماه به ماه و سال به سال نمی بینند؟ چرا که عده ی قلیلی دلشان می خواهد همیشه «غاز سرخ شده در شراب» سر سفره شان باشد.

آیا نباید به کودک بگوییم که بیش تر از نصف مردم جهان گرسنه اند و چرا گرسنه شده اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟ آیا نباید درک علمی و درستی از تاریخ و

تحول و تکامل اجتماعات انسانی به کودک بدهیم؟ چرا باید بچه های شسته رفته و بی لک و پیس و بی سروصدا و مطیع تربیت کنیم؟

مگر قصد داریم بچه ها را پشت وپشت ویتترین مغازه های لوکس خرازی فروشی های بالای شهر بگذاریم که چنین عروسک های شیکی از آن ها درست می کنیم؟
چرا می گوئیم دروغ گویی بد است؟ چرا می گوئیم دزدی بد است؟ چرا می گوئیم اطاعت از پدر و مادر پسندیده است؟ چرا نمی آئیم ریشه های پیدایش و رواج و رشد دروغ گویی و دزدی را برای بچه ها روشن کنیم؟

کودکان را می آموزیم که راستگو باشند در حالی که زمان، زمانی است که چشم راست به چشم چپ دروغ می گوید و برادر از برادر در شک است و اگر راست آن چه در دل دارد بر زبان بیاورد، چه بسا که از بعضی از دردمسرها رهایی نخواهد داشت.

آیا اطاعت از آموزگار و پدر و مادری ناباب و نفس پرست که هدف شان فقط راحت زیستن و هر چه بیش تر بی دردمس روزگار گذراندن و هرچه بیش تر پول در آوردن است، کار پسندیده ای است؟

چرا دست گیری از بینوایان را تبلیغ می کنیم و هرگز نمی گوئیم که چگونه آن یکی «بینوا» شد و این یکی «توانگر» که سینه جلو دهد و سهم بسیار ناچیزی از ثروت خود را به آن بابای بینوا بدهد و منت سرش بگذارد که آری من مردی خیر و نیکوکارم و همیشه از آدم های بی چاره و بدبختی مثل تو دست گیری می کنم، البته این هم محض رضای خداست و الا تو خودت آدم نیستی.

اکنون زمان آن است که در ادبیات کودکان به دو نکته توجه کنیم و اصولاً این دو را اساس کار قرار دهیم.

نکته ی اول، ادبیات کودکان باید پلی باشد بین دنیای رنگین و بی خبری و در رویا و خیال های شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیت های تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگ ترها، کودک باید از این پل بگذرد و

آگاهانه و مسلح و چراغ به دست به دنیای تاریک بزرگ ترها برسد. در این صورت است که بچه می تواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و عامل تغییردهنده ی مثبتی در اجتماع راكد و هر دم فرو رونده.

بچه باید بداند که پدرش با چه مكافاتی لقمه نانی به دست می آورد و برادر بزرگش چه مظلوم وار دست و پا می زند و خفه می شود. آن یکی بچه هم باید بداند که پدرش از چه راه هایی به دوام این روز تاریک و این زمستان ساخته ی دست آدم ها کمک می کند. بچه ها را باید از «عوامل امیدوارکننده ی سست بنیاد» ناامید کرد.

بچه ها باید بدانند که پدران شان نیز در منجلاب اجتماع غریق دست و پا زنده ای بیش نیستند و چنان که همه ی بچه ها به غلط می پندارند، پدران شان راستی راستی هم از عهده ی همه کاری بر نمی آیند و زورشان نهایت به زنان شان می رسد.

خلاصه ی کلام و نکته ی دوم، باید جهان بینی علمی و دقیقی به بچه داد، معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت های دگرگون شونده ی دایمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند.

می دانیم که مسائل اخلاقی از چیزهایی نیستند که ثبات دایمی داشته باشند. آن چه یک سال پیش خوب بود ممکن است دو سال بعد، بد تلقی شود. کاری که در میان یک قوم یا طبقه ی اجتماعی اخلاقی است، ممکن است در میان قوم و طبقه ی دیگری ضداخلاق محسوب شود.

در خانواده ای که پدر همه ی درآمد خانواده را صرف عیاشی و خوش گذرانی و قماربازی می کند، و هیچ اثر تغییر دهنده ای در اجتماع ندارد و یا سد راه تحول اجتماعی است، بچه ملزم نیست مطیع و راستگو و بی سر و صدا باشد و افکار و عقاید پدر را عیناً قبول کند.

با این مقدمات اکنون می توان در دو کلمه گفت که «اثر(!) یمینی شریف» خیلی از مرحله پرت است.

این «جزوه ی نظم» هیچ پیامی برای بچه ها ندارد جز مقداری سرگرمی از راه لفاظی و پرحرفی و مشتق‌های *احکام کلی اخلاقی* و *احیاناً متحجر*. مثلاً جا به جا فتوا صادر می‌کند که آدم باید مهربان باشد. من می‌پرسم: آدم باید نسبت به کدام دسته از مردمان مهربان باشد؟ آیا می‌توان نسبت به آن مرد هم، که به دستورش بمب بر سر مردم ریخته می‌شود، مهربان بود؟ آیا می‌شد به جلادان هیتلری که کارشان شکنجه ی آزادی خواهان بود، مهربانی کرد؟

باز جا به جا حکم صادر می‌کند که مردم آزاری کار بدی است. من می‌پرسم: آیا حتماً نباید کسانی را که کارشان اصلاً مردم آزاری است و نان شان از راه ریختن خون دیگران به دست می‌آید، آزار کرد؟ یعنی باید مثل گوسفند سرت را پایین بیندازی و جای شاش گوسفندان از پیش رفته را بو کنی و خار بخوری و شیر بدی و دیگر هیچ؟

ادبیات کودکان نباید تنها مبلّغ «محبت و نوع دوستی و قناعت و تواضع» از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت که به هر آن چه و هر که ضد بشری و غیرانسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است، کینه بورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند.

تبلیغ اطاعت و نوع دوستی صرف، از جانب کسانی که کفه ی سنگین ترازو مال آن هاست، البته غیرمنتظره نیست اما برای صاحبان کفه ی سبک ترازو هم ارزشی ندارد.

وصفی که آقای یمینی در اثر (!) خود از «بچه ی بد» و «لولو» می‌کند درست وصف میلیون ها بچه ی فقیر و کارگر و قالی باف و ولگرد هم وطن ماست. ایشان خیال می‌کنند همه ی بچه های ایران و حتا دنیا مثل آن چند نفر بچه ی تی تیش ماماتی دور و برشان هستند با موهای روغن زده و شانه خورده که اتوی شلوار کوتاه شان خیار تر را به دونیم می‌کند و هرگز در ملاء عام فحش از دهن شان شنیده نمی‌شود، و داد هم نمی‌زنند و توی خاک رویه ها نمی‌لولند و صبح تا شام توی

خیابان ها و رستوران ها بلیت بخت آزمایی هم نمی فروشند و چوب رختی و روپوش لباس و آب یخ و غیره هم دوره نمی گردانند و در زیر زمین های نمود و تاریک هم قالی نمی بافند و ... بس نیست؟

این همه بچه که صبح تا شام در کوره ی تجربه های تلخ زندگی می پزند و جزغاله می شوند به نظر آقای یمنی بچه های بدی هستند اما آن چند بچه ای که هنرشان فقط داد نزدن و فحش ندادن و تروتمیز بودن و با قاشق و چنگال غذا خوردن و اطاعت از پدر و مادر است، بچه های خوب و نمونه اند.

آن چه تا این جا گفتم در باره ی مشی کلی کتاب و جان کلام آقای یمنی بود. حالا از «نظم» های ایشان نمونه هایی می آورم تا ببینیم چه نتیجه ای از تک تک این نظم ها گرفته می شود:

● مقدمه ای که برای «فرزندان عزیز» (لابد همان تی تیش مامانی ها) نوشته اند نشان می دهد که ایشان واقعاً باورشان شده که رسالت رهبری کودکان این مملکت (اقلاً از مدت ها پیش) به عهده ی ایشان گذاشته شده. ملاحظه بفرمایید: از بیست و پنج سال پیش تصمیم گرفتم که عمر خود را وقف شما کنم... این اعتقاد هیچ وقت در من سست نمی شود که کلمات وسیله ی رساندن معنی از فکری به فکر دیگر است. (البته منظور استاد اینست که کلمات وسیله ی رساندن فکر از کسی به کس دیگر است. فقط غلط چاپی بی اهمیتی رخ داده). ...من آن قدر می نویسم و می گویم تا همان طور که تا به حال پیروز شده ام بعدها هم پیروز بلکه پیروزتر باشم...» (نقل از مقدمه).

من نمی دانم پیروزی در مجموع معتقدات آقای یمنی چه مفهومی دارد. باید خودشان زحمت قبول فرمایند و لطفاً توضیحی بدهند. اما می شود از ایشان پرسید که حاصل این ۲۵ سال رسالت و خود را وقف کردن و پیروزی دایمی چیست؟

● در نظم «کلید مادر» بچه ای می گوید که مادرم یک دسته کلید دارد، و وسط آن ها یک کلید سفید «بچه ی خوب که باشم بد نباشم- به سر و روی خودم خاک نپاشم» مادرم گنجی را باز می کند و «خوردنی ها همه جور پیدا می شه، اما وقتی که کثیف و بد باشم- خاک و آشغال به سر و روم به پاشم- بریزم روی لباسم همه چیز- نباشد دست و پام تمیز- کلید از جیب مامان در نمی یاد- کاری از دست کسی بر نمی یاد.»

مغزاه: اگر می خواهی شکمت سیر باشد و انواع شیرینی ها و خوراکی ها گیرت بیاید، باید خودت را تمیز نگه داری و خاک و آشغال به سر و رویت نپاشی.

می شود از آقای یمینی پرسید که واقعاً اگر آن بچه ی ساکن گودهای کوره پز خانه های جنوب تهران لباسش را تمیز نگه دارد و آن بچه ی قالی باف زردنبو خودش را شیک و پیک کند (که هیچ گونه امکاتی برای این کار نیست) نان خامه ای و پلو مرغ گیرش می آید؟

● در نظم «حسنی» صحبت از بچه ای است که «کم روست و بی دست و پا و ترسوست» و «یک جو نمک ندارد.» (آخر کم رویی چه ربطی به بی نمکی دارد، برادر؟ راستی امان از دست این قافییه که خورشید را خر می کند.) آقای یمینی بدون آن که بگوید این بچه چرا کم روست، مدتی آن بی چاره را سرزنش می کند و عاقبت چنین نصیحت می کند: «ناآشنا و مهمان- جایی شود نمایان- باید جلو بیاید- خوش صحبتی نماید- تا دوستش بدارند- او را زخود شمارند.»

مغزاه: اگر می خواهی محبوب القلوب باشی خوش صحبتی و مجلس آرای پییشه کن و سرتق باشی.

آن چه تا این جا گفته شد از نظر محتوی و معنی بود. حالا می رسم به صورت ظاهر کتابچه ی نظم آقای یمینی شریف.

ناظم محترم در مقدمه می فرماید: «در تمام این مدت (۲۵ سال) از به کار بردن کلمات و جملات پیچیده خودداری کرده ام.» این نکته ممکن است درست باشد اما وقتی قافیه ی زبان نفهم می آید ساختمان جمله ها را در هم می ریزد و کلمه های رابطه را از کار می اندازد و فاعل را مثلاً جای حرف اضافه می نشاند و صفت های بی موردی سر اسامی می آورد، تکلیف چیست؟ به خصوص که ناظم کتابچه ی حاضر، مثل روز روشن است، که روانی طبع و قدرت بیان گویندگان درجه ی چهارم پنجم را هم ندارد. ملاحظه بفرمایید:

- به به از شما- مهربان گل ها
 - ای استاد آهنگر- هستی تو از من خوش تر.
 - جاش (جای نیش پشه) می کنه خار خار خار- گریه کنی زار زار زار
 - در تعریف کشتی می فرماید: از باد بادبانش- جنبد در آن میانش- سرخ و سفید و سبز است- بالای آن نشانش. (ضمناً بد نیست بدانید که تصویر بادبان کشتی در کتاب فقط به رنگ سرخ است. جای دیگر برگ درخت توت عیناً به همین رنگ است).
 - شد شب عید- سال چدید- از جای خود- باید پرید.(البته منظور استاد این است که سال نو رسیده و آماده باید شد).
 - دست گرفته کتاب- راه رود با شتاب.
- حتا در یک نظم محض نمونه وزن تا آخر حفظ نشده. موقع خواندن باید زور بزنی و صداها را پیش خود کوتاه و کشیده بگویی تا وزن (؟) درست در آید.
- من نمی دانم آقای یمنی شعرهای پریا و دخترای ننه دریای شاملو را خوانده اند یا نه. به نظر من این دو شعر می تواند سرمشق بسیار خوبی برای سرایندهگان شعر کودکان باشد. هم از نظر محتوی و معنا و هم از نظر قالب و روانی و جا افتادگی کلمات. آقای یمنی باید این دو شعر را بخواند تا بداند که منظور از روان و ساده

نویسی چیست والا اگر غرض از ساده نویسی این باشد که بیابیم کلمه های بچگانه را مربوط و نامربوط پشت سر هم بچینیم بی آن که اندیشه ای، پیامی، چیزی در لابلای آن ها باشد هر بچه مدرسه ای برای خودش ساده نویسی ماهر است. نکته ی آخر این که تساوی طولی مصراع ها نمی تواند هیچ گونه هنری باشد چنان که این کار چیزی بر نظم های پر دست انداز ایشان نیفزوده جز مقداری کلمه های زاید و دست و پاگیر که ناچار برای پرکردن مصراع ها آمده اند. رجوع تان می دهم باز به همان دو شعر شاملو.

و دیگر این که، آن که می خواهد برای کودکان شعر بگوید، باید قبل از هر چیز شاعر باشد. صاحب کتابچه ی نظم حاضر حتا یک درصد شاعر نیست.

بهرنگ

نگین ۳۶

اردیبهشت ۱۳۴۷

راهنمای کتاب

خرداد ۱۳۴۷

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴